

فکر نمی کردم نوشتن این قدر درد داشته باشد



قاسم رفيعا

استش آدم هرچه تحول هم درش
هوه وجود آید، با استعدادش کاری
همی تواند بکند. حالا حکایت ما
نمود، اگرچه دانش آموز زرنگی
بودم، مردود هم نمی شدم.
ضمن اینکه از همان اول در یک
مینه هایی استعداد داشتم.
لبته در یک زمینه هایی که نه،
در نوشتن انشا خوب و تاحدودی
سعد بودم ولی برای معلم های

مبتدایی من، این استعداد زیاد به چشم می آمد، در مدرسه راهنمایی هم همین طور. معلم های ابتدایی من در مدرسه خواجه انگیز خواجہ نصیر، با آن معماری زیبا، آقایان پهلوانی، میر اسکندری، شهیدی و... بودند. آقای شهیدی معلم خیلی خوبی بود. ما را اصلاً نینیه نمی کرد ولی خیلی تهدیدی می کرد. مثلاً یکی از تهدیدهایش این بود: هرچیزی می زنت که از دیوار راسته می پاشی!

من برای بدخط بودن، شما را تنبیه می‌کنم، فقط باید خودتان بتوانید سی‌وقفه از روی متن نوشته خود بخوانید. اگر نتوانستید بخوانید، بعد شکت می‌خورید!

من البته به شدت بدخط بودم ولی می توانستم بی وقفه تکالیفم را بخوانم؛ چون از بس تکلیف نوشته بودیم، تقریباً حفظ شده بودیم.

می کردند و می گفتند:

آن میخ را بالای تخته می بینید؟ محل
گوشه هایی است که من در سال های
گذشته به آن آویزان کرده ام. ما هم باور
می کردیم. یک روز زنگ انشا سر کلاس
بموند سر کلاس ما. ظاهراً بازرس و
انهای آموزشی بودند. از آقای شهیدی
پرسیدند: چه درسی دارید؟
این زنگ، انشا داریم.

خب، می شه یکی از بچه ها بیاد انشا
خونه؟
بله، حتما. قاسم رفیعاً! بیا انشای خودت
رو بخون.

من از اینکه فرصت پیدایم کردم ابروی
کلاس و معلم خودم را حفظ کنم، خیلی
خوشحال شدم و با دفتر انشای خود
بای تخته رفتم.

خب، موضوع انشای امروزتان چه بوده؟
من با افتخار گفتم:
معلم خود را توصیف کنید.

به نام خدای مهربان که ما را آفریده
ست و به ما عقل داده است که فکر

روایت رضوی

برف خاطرہ انگیز حرم

[illegible]

سید محمد

1

دمای هوای مشهد

۶° ↑ -۲° ↓	۷۶%	
۴ ظهر	-۳ صبح	
۱ شب	-۱ عصر	

● اذان ظهر ۱۱:۲۲:۵۹	● نیمه شب شرعی ۲۲:۳۷:۵۴
● غروب آفتاب ۱۶:۱۶:۲۲	● اذان صبح فردا ۰۵:۰۰:۱۰
● اذان مغرب ۱۶:۳۶:۴۰	● طلوع آفتاب فردا ۰۶:۳۰:۲۴

اول شخص

آسمان ریخته در ک

میر هوشنگ جزئی زاده از هشت سالگی نقاشی می‌کرد، بچه‌ای که از وقتی چشم باز کرده بود، بر میان رنگ و قلم و نقش و نگار بود. از سمت مادری،

دود وایی اش، محمود دهنایی، از اولین کسانی
که دودک پیش از نوازی را یاد گرفت. او بار پدرش،
ستندادش را کشف کرد و او را فرستاد پیش
ستم شیرازی در چهل ستون. از صبح علی الطلوع
رفت در میان آواز بلبل ها و نقوش به ظاهر
زیبات معمار، چهل ستون، و تا عصا مشغول

مهرین و آموختنی می‌شد. زیستن در بافت تاریخی اصفهان
نتهای یک کلاس درس صبی بود. زیستن را که تمام
سرد، وارد هنرستان هنرهای زیبا شد و رشته مینیاتورها
پیدا کرد و سال تمام را گذراند. چهار ساله را گرفت و
دتی بعد به استخدام آموزش و پرورش درآمد. چهار سالی
علمی کرد و بعد از آن به پیشنهاد استادش، عیسی بهادری،
وزارت فرهنگ منتقل شد. کار بهای ۲۰ سال در وزارت
فرهنگ بهادری را کرد. خاطره است که شب به شب
به کار نیمه وقت خود را در خانه استادش به میزبانی
می‌برد.



ای ای ادامه تحصیل برود لندن و آنچادر
حصیلی رابه عنوان پاداش دریافت کند و
ملکه انگلیس اهدا شد، توانست بورسیه
ک نمونه از آن هادر دوران پیش از انقلاب
برین وممارست، خلق آثاری شده که وقتی
زی دویه خانه برنمی گشت، دسترنج سال ها

شسته طراحی و سرمایه‌یک دوره
شش ماهه را بماند و بیاموزد.
بدها عنوان استادی،
بای معلمی را گرفت



روای
رو

«خ» مثل خانه، مثل

سایلم را برداشتم و لی لی کنار کفش هایم را دیدم و دودیدم بگفتم خروخی میخوابه. تحصیل شهری غریب، مشکلات خودش را دارد چه بسد به اینکه هیچ دوست و آشنایی هم نداشته باشی. به قولی ترم صفری بودم و هنوز کسی را نمی شناختم. در شهر خودم خیلی ها منتظم بودند و همین مرا دلنگ شهردم کرده بود. باجمله گه خروج از خوابگاه را پر کردم و به هر زحمتی د، خودم را به پایانه مسافری رساندم. وقتی صدا از اتوبوس اگانه شنیدم،

نمی آید. تازه نسقم را بیرون دادم و چشم هایم را بستم تا دل دل سیر بخوابم، اما خواب لرزان در پیچ و خم جاده، خواب که نمی شود، می شود خستگی بیشتر. می شود خستگی. وقتی دیدم خواب نمی برد، چشم بستم به حاشیه جاده و بیابان و کوه هایی که در دوردست می شدند و فکر کردم که چطور این همه مدت تاب آورده ام. فکر خواب باید هر هفته خواب را به پایانه سافری برسانم و باز راهی شهری دور شوم و در جاده داخل خوابگاه زندگی کنم. راهی ساعت طاقت فرسا در روز

A photograph of three young men standing in front of the Dome of the Rock in Jerusalem at night. The man on the left is wearing a yellow jacket, the man in the middle is wearing a blue and white jacket, and the man on the right is wearing a blue plaid jacket. The background shows the illuminated dome and minaret of the mosque, with snow visible on the ground and the men's clothing.

دلگرم به امام رضا^(ع)

این ماهه
ان: «
آرا

SHAHRARANEWS.IR

۴شنبه

Mashhadchreh.ir

Photoshahr.ir



میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

.....

.....

آسمان ریخته در کاشی ایوان رضا^(ع)